

زیر باران گلچین

طیبه رضوانی



باز فصل سبز مناجات از راه می‌رسد. سحرهایم از عهد لبریز می‌شوند. افطارهایم از فرج. و هر صبح تا شب مثال عاشقان مجنون به شوق دیدارت، پشت پنجره انتظار می‌نشینم. نه می‌نوشم. نه می‌خورم. فقط دعا می‌کنم. غنچه‌های دیدار در من بشکفتد تا من بارانی حضور شوم. کبوترهای فریاد من از حنجره‌ام در آسمان جدایی به پرواز در آمده‌اند. دلم می‌خواهد از این کویر تنفر ده تا سرچشمه وصال بروم و آنجا از فیض دیدار تو گوارا شوم. چهارده قرن عطش برایم کشنده گشته است، اکنون سال هاست هر صبح جمعه کنار چشمه سار ندبه می‌نشینم تا جرعه‌ای از دیدار تو برگیرم. سالهاست که در خراب آباد این دنیا خلوتی می‌جویم تا تو بیایی و پرچم عدالت به اهتزاز کشانی گرد تو بیایم، سرود پیروزی بخوانیم و ما همان مردمی شویم که امام و حجتی دارند امامی که دشمنان امتش را به خواری می‌فکند. سرکشی سرکشان را خاموش می‌کند. امامی که عدالت بر پا می‌کند و فطرت را از خواب غفلت بیدار می‌کند، به نا امیدی می‌بخشد، بی پناهی‌مان را پناه می‌دهد و ما از جا برمی‌خیزیم و زیر باران لطفش می‌ایستیم و می‌گوئیم:

الحمد لله رب العالمین

خدایا! تویی که هر درد را مرهم می‌کنی، پریشان را آرام می‌بخشی و هرگاه بنده‌ای از گرفتاری و بلا برای تو شکوه آورد تو پاسخش می‌دهی، تو پروردگار دنیا و آخرتی، دادرس هر فریادگری، هر مضطربی که رو به تو کند آرامش می‌کنی و هر ناتوان که از ناتوانی‌اش به درگاه تو ناله کند، توانش می‌بخشی، اکنون منم آن گرفتار و پریشان حال و فریادگری که از اندوه جدایی سخت ناتوان شده‌ام، منم آن تشنه‌ای که از عطش دیدار، کویر سوزان غم شده‌ام، منم آن بینوا و تویی آن خدا که بر عرش استواری، ای کردگار علیم! تو بهتر از هر کس می‌دانی، جدایی ما و امام زمان چه بر سرمان آورده است، چه غمها که به دلمان نشانده است. چه سوزها که در نوایمان ریخته است. خدایا! تو بر ما ولّی‌ای قرار داده‌ای که پناه ما می‌شود، او را ببینیم. تو را و پیامبر تو را یاد کنیم. اما... اکنون که از دیدارش محروم گشته‌ایم. سلام ما را برسان، بگو، در میان این تقدیم‌های خاکی که روزها و هفته هایش، با گرد و غبار فراق می‌روند، برای آدینه‌ای به انتظار آمدنت نشستهایم تا بیایی و وقت ریتای ظهور روزه اندوهمان را با نگاهت بگشایی!

